

گفت مثالی از من بکن گفت میخوام که دیگر بار خمت
من ندی گفت مرا بندی ده پرفایده گفت شعر دریا
کنون که نعمت هست بدست کی نعمت و ملک میرود
دست بدست حکایت یکی از روز پیش ذوالنون
مصری رفت و همت خواست که روز و شب بخدمت
سلطان بی همه باشم خورش امیدوار دار عقوبت ترسان
ذوالنون بگریخت و گفت اگر من نیز از خدای
وجل برتر سیدی چنانکه تو از سلطان هر آینه از صدیقان
بودی قطع کن بودی امید راحت و رخ پای درویش
بر فلک بودی که روزی از خدا برتر سیدی آنگنان
کز ملک ملک بودی حکایت پادشاهی قبل بنیامی

لذت

اشارت نمود گفت ای ملک بوجوب خشمی که ترا بدست
از خود جوی که این عقوبت بر من بر آید و بره این بر تو
جاوید بماند و روایت رباعی دوران بقا چو باد صحرانگیز
تلی و خوشی و زشتی و زین با بگذشت پس داشت ستمگر
که ستم بر ما کرده بر کردن او بماند از ما بگذشت حکایت
وزرای نوشیروان در مهمی از تمام مملکت اندیشه میکرد
و هر یکی را می همی زدند بوزن بهر از رای ملک پس اندام
وزیران در نهانش گفتند رای ملک چه مرتب مرتب
بدل دیدی که بر فکر چندین حکیم بگریختی گفت بوجوب
انکه انجام کار معلوم نیست و رای ممکنان در شکست است
که صواب آید یا خطا پس موافقت رای ملک او کثیر است